

برنامه شماره ۸۱۶ گنج حضور

غزل اصلی برنامه:

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۰۹۰

صنما، این چه گمانست؟ فرودست و حقیر (۱)

تا بدین حد مکن و جان مرا خوار مگیر

کوه را که کند اندر نظرِ مَرَد، قضا (۲)

گاه را کوه کند، ذاکِ عَلَی اللّٰهِ یَسیر

خُنک آن چشم که گوهر ز خسی بشناسد (۳)

خُنک آن قافله‌ای که بودش دوست خفیر

حاکمی هر چه تو نامم بِنهی خشنودم (۴)

جانِ پاکِ تو که جان از تو شکور است و شکیر

- (۵) ماه را گر تو حَبَش نام نَهی سجده کند
سَرُو را چَنَبَر خوانی نکند هیچ نَفر
- (۶) زان که دشنام تو بهتر ز ثنای شاهان
ز کجا بانگِ سگان و ز کجا شیر زئیر؟
- (۷) ای که بَطَّالِ تو بهتر ز همه مُشْتَغَلان
جُزِ تو جُمْلَه همه لاسِت از آنیم فقیر
- (۸) تاجِ زَرِّینِ بَدِه و سیلیِ آن یارِ بَخر
ور کسی نَشَنود این را اِنَّمَا اَنْتَ نَذیر
- (۹) بر قَفایِ تو چو باشد اثرِ سیلیِ دوست
بوسه‌ها یابَدِ رویت ز نگارانِ ضَمیر
- (۱۰) مَرَدِ دُنیا عَدَمی را حَشَمی پندارد
عُمَر در کارِ عَدَمِ کی کند ای دوست، بصیر؟

(۱۱) رفت مردی به طیبی به گله‌ی دَرَدِ شِکَم
گفت او را تو چه خوردی که بُرسته‌ست ز حیر؟

(۱۲) بیشتر رنج که آید همه از فعلِ گلوست
گفت من سوخته‌نان خوردم از پستِ فطیر

(۱۳) گفت سُنْقَرُ برو آن کُحلِ عَزِیزی به من آر
گفت دَرَدِ شِکَم و کُحل؟ خه، ای شیخِ کبیر

(۱۴) گفت تا چشمِ تو مَر سوخته را بشناسد
تا ننوشی تو دگر سوخته، ای نیم‌ضریر

(۱۵) نیست را هست گمان بُرده‌ای از ظلمتِ چشم
چشمت از خاکِ درِ شاه شود خوب و مُنیر

(۱۶) هله، ای شارحِ دل‌ها، تو بگو شرحِ غزل
من اگر شرح کنم نیز برنجد دلِ میر

❖ غزل اصلی برنامه - بیت اول (مطلع غزل):

→ 816 ❖ 001

صنما، این چه گمانست؟ فرودست و حقیر تا بدین حد مکن و جانِ مرا خوار مگیر

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۰۹۰)

*صنم: دلبر، معشوق زیبا



➤ صنما، این چه گمانست؟ فرودست و حقیر
تا بدین حد مکن و جانِ مرا خوار مگیر



➤ صنما، این چه گمانست؟ فرودست و حقیر
تا بدین حد مکن و جانِ مرا خوار مگیر



« مثلث همانش »

➤ صَنا، این چه گمانست؟ فرودست و حقیر
تا بدین حد مکن و جانِ مرا خوار مگیر



« مثلث واهمانش »

➤ صَنا، این چه گمانست؟ فرودست و حقیر
تا بدین حد مکن و جانِ مرا خوار مگیر



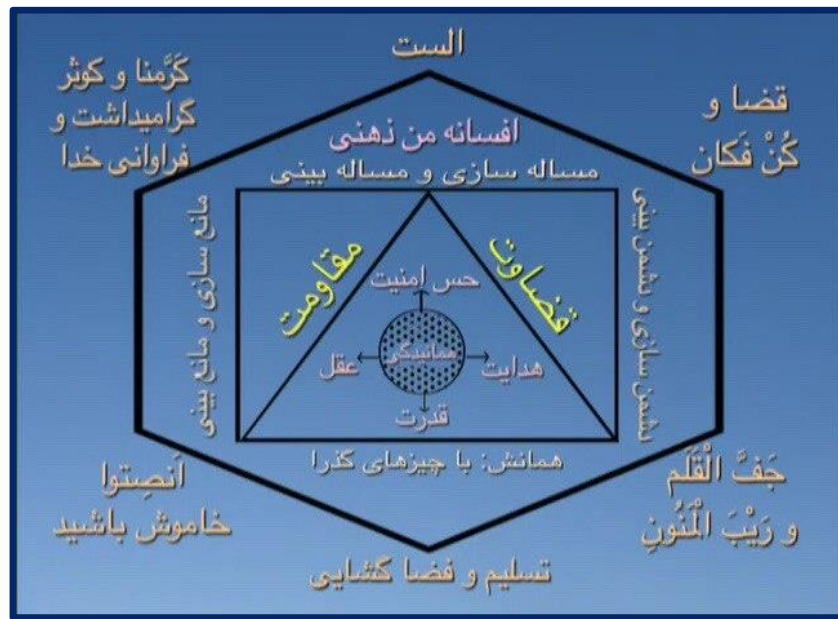
« مربع افسانه من ذهنی »

➤ صَنا، این چه گمانست؟ فرودست و حقیر
تا بدین حد مکن و جانِ مرا خوار مگیر

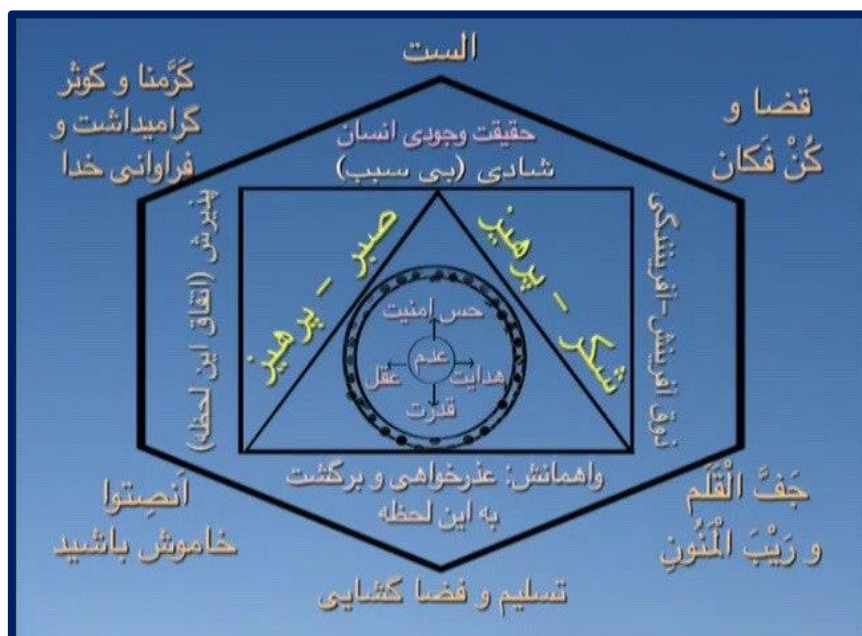


« مربع حقیقت وجودی انسان »

➤ صَنا، این چه گمانست؟ فرودست و حقیر
تا بدین حد مکن و جانِ مرا خوار مگیر



➤ صَمنَا، این چه گمانست؟ فرودست و حقیر
تا بدین حد مکن و جانِ مرا خوار مگیر



➤ صَمنَا، این چه گمانست؟ فرودست و حقیر
تا بدین حد مکن و جانِ مرا خوار مگیر

♦ ابیات مختلفی از مثنوی - به عنوان مقدمه‌ای بر موضوع شناسایی باورهای مخرب:

→ 816 ۰۰۲

هر که نقصِ خویش را دید و شناخت
اندر استکمالِ خود دو اسبه تاخت

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۲)

* استکمال: به کمال رسانیدن؛ کمال‌خواهی * دو اسبه تاختن: کنایه از شتاب کردن

→ 816 ۰۰۳

علتی بتر ز پندارِ کمال
نیست اندر جانِ تو ای ذُو دلال

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۴)

* ذُو دلال: صاحبِ ناز و کرشمه

→ 816 ۰۰۴

چون ز زنده مُرده بیرون می‌کند
نفسِ زنده سویِ مرگی می‌تند

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۵۰)

→ 816 ۰۰۵

علتِ ابلیسِ آناخیری بدهست
وین مرضِ در نفسِ هر مخلوق هست

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۶)

→ 816 ۰۰۶

پس سلیمانِ اندرونه راست کرد
دل بر آن شهوت که بودش کرد سرد

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۹۰۶)

→ 816 ۰۰۷

بعد از آن تاجش همان دمِ راست شد

آن چنان که تاج را می خواست شد

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۹۰۷)

→ 816 ۰۰۸

این ترازو بهر این بنهاد حق

تا رود انصافِ ما را در سبق

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۸۹۹)

→ 816 ۰۰۹

از ترازو کم کنی من کم کنم

تا تو با من روشنی من روشنم

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۹۰۰)

→ 816 ۰۱۰

ذره‌یی گر جهدِ تو افزون بود

در ترازوی خدا موزون بود

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۴۵)

816 ۰۱۱

جرأت و جهلت شود عریان و فاش

او برهنه کی شود ز آن اِفْتِش؟

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۷۶)

* اِفْتِش: تفتیش کردن

→ 816 ۰۱۲

گر بیاید ذرّه سنجد کوه را
بردرد ز آن کُهِ، ترازوش ای فُتی

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۷۷)

→ 816 013

کز قیاسِ خود ترازو می تند
مردِ حق را در ترازو می کند

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۷۸)

→ 816 014

چون ننگجد او به میزانِ خرد
پس ترازوی خرد را بردرد

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۷۹)

→ 816 015

حق تعالی داد میزان را زبان
هین ز قرآن سوره رحمان بخوان

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۴۰۰)

(قرآن کریم، سوره الرحمن (۵۵)، آیات ۷ الی ۹)

→ 816 016

«وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ» ﴿۷﴾

«آسمان را برافراخت و ترازو را بنا نهاد.»

«أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ» ﴿۸﴾

«تا در ترازو تجاوز نکنید.»

«وَأَقِمْوَا الْوِزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ» ﴿٩﴾

«وزن کردن را به عدالت رعایت کنید؛ و هیچ در میزان نادرستی نکنید.»



→ 816 ✨ 017

هین ز حرصِ خویش میزان را مهل
آز و حرص آمد تو را خصمِ مُضِل

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۴۰۱)

* مُضِل: گمراه کننده

→ 816 ✨ 018

ای بسا سرمستِ نار و نارجو
خویشتن را نورِ مطلق داند او

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۳۶۶)

→ 816 ✨ 019

حزم آن باشد که ظنّ بد بَری
تا گریزی و شوی از بد بَری

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۶۷)

* بَری: دور

→ 816 ✨ 020

حزم سوءالظنّ گفته‌ست آن رسول
هر قدم را دام می‌دان ای فضول

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۶۸)

→ 816 ۰۲۱

روی صحرا هست هموار و فراخ
هر قدم دامی ست کم ران اوستاخ
(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۶۹)
* اوستاخ: گستاخ؛ گستاخانه

→ 816 ۰۲۲

آن بز کوهی دود که دام کو
چون بتازد دامش افتد در گلو
(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۷۰)

→ 816 ۰۲۳

حزم چه بُود؟ بدگمانی در جهان
دم به دم بیند بالای ناگهان
(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۷۱)

→ 816 ۰۲۴

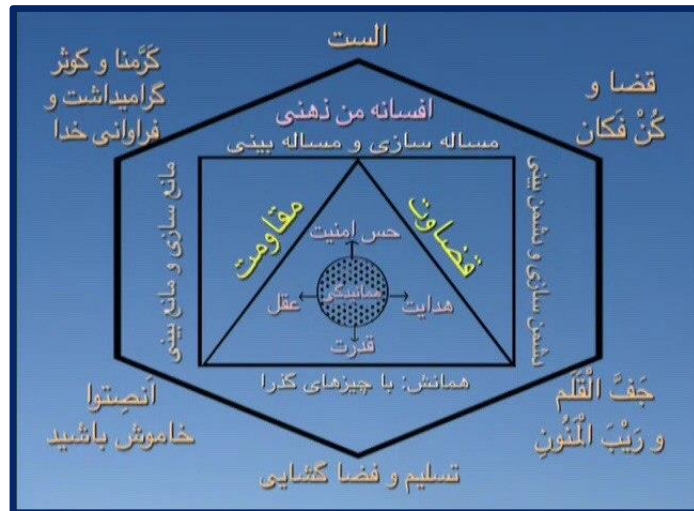
گرچه خود را بس شکسته بیند او
آب صافی دان و سرگین زیر جو
(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۷)
* سرگین: مدفوع چهارپایان



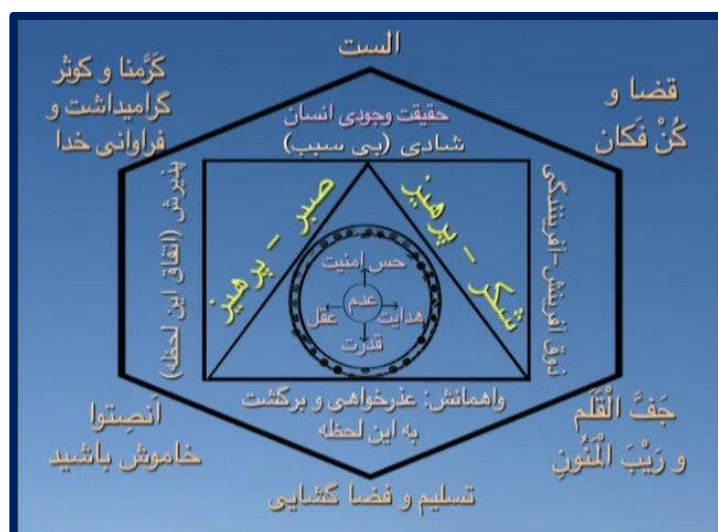
معرفی چند باور مخرب که در مرکز افسانه من ذهنی الگوی فکر و عمل قرار می گیرند:

→ 816 025

باورهای مخرب من ذهنی - باور اول:

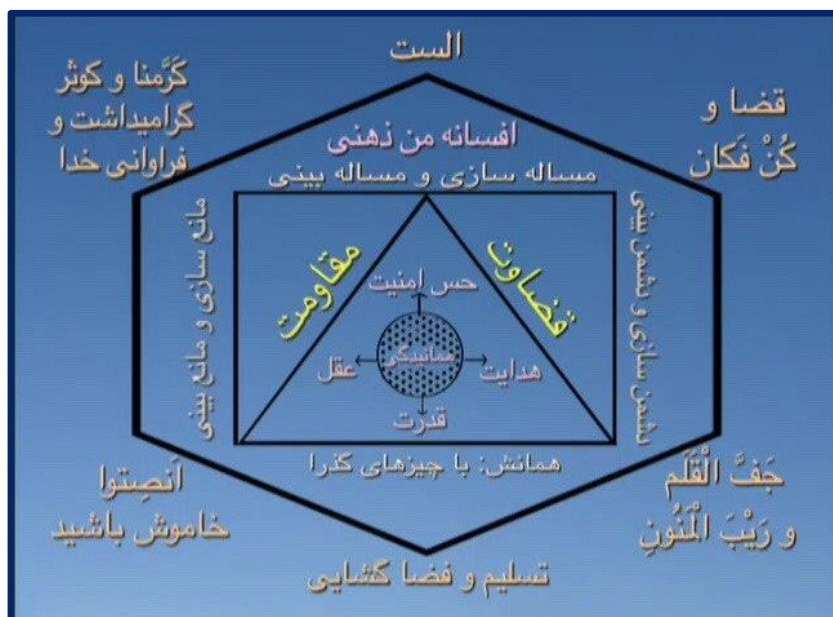


- باور به این که نیرویی غیر از نیروی زندگی (خدا) در جهان وجود دارد و این نیروها زندگی مرا کنترل یا اداره می کنند. و این ها اراده آزاد و قدرت انتخاب را از من گرفته اند.



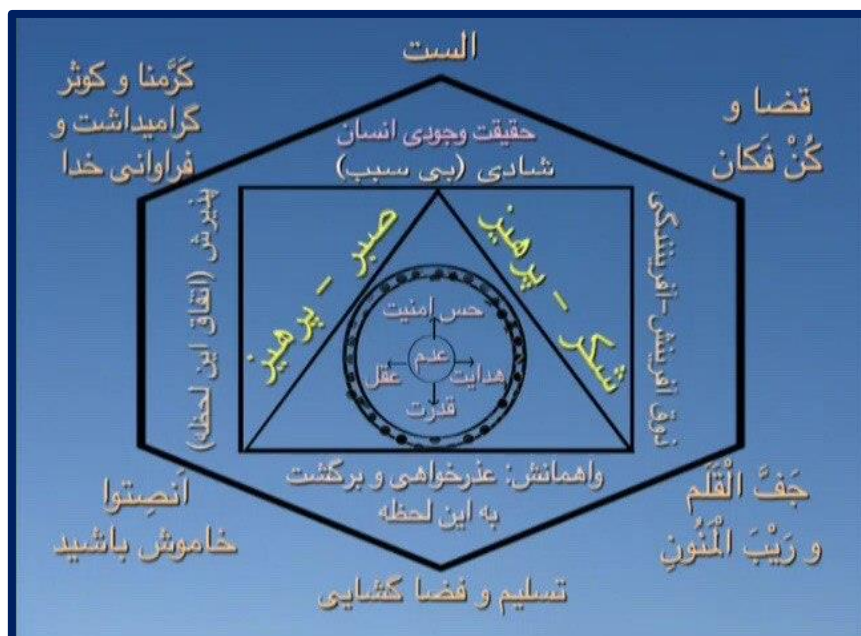
- باور به این که نیرویی غیر از نیروی زندگی (خدا) در جهان وجود دارد و این نیروها زندگی مرا کنترل یا اداره می کنند. و این ها اراده آزاد و قدرت انتخاب را از من گرفته اند.

→ 816 ✨ 026



«لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ»

یعنی هیچ نیرویی جز نیروی خداوند بلندمرتبه و بزرگ نیست.



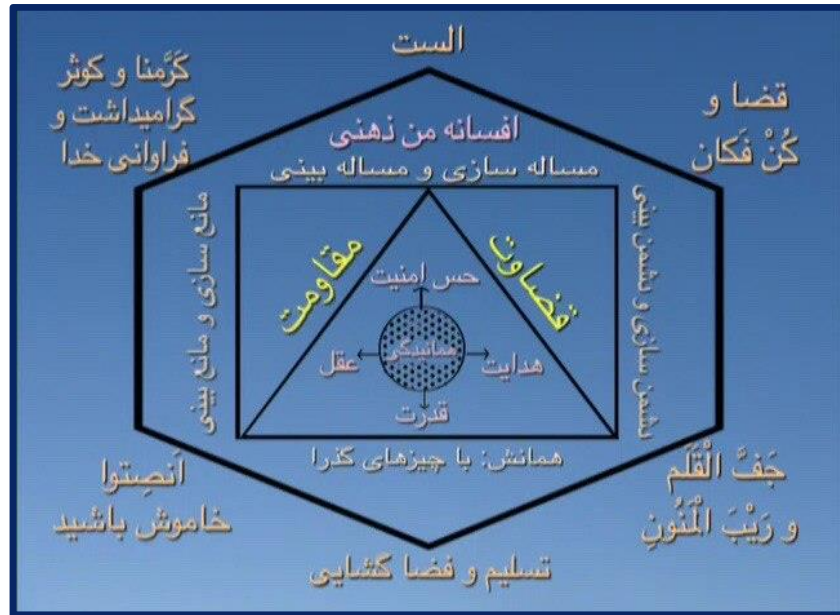
«لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ»

یعنی هیچ نیرویی جز نیروی خداوند بلندمرتبه و بزرگ نیست.

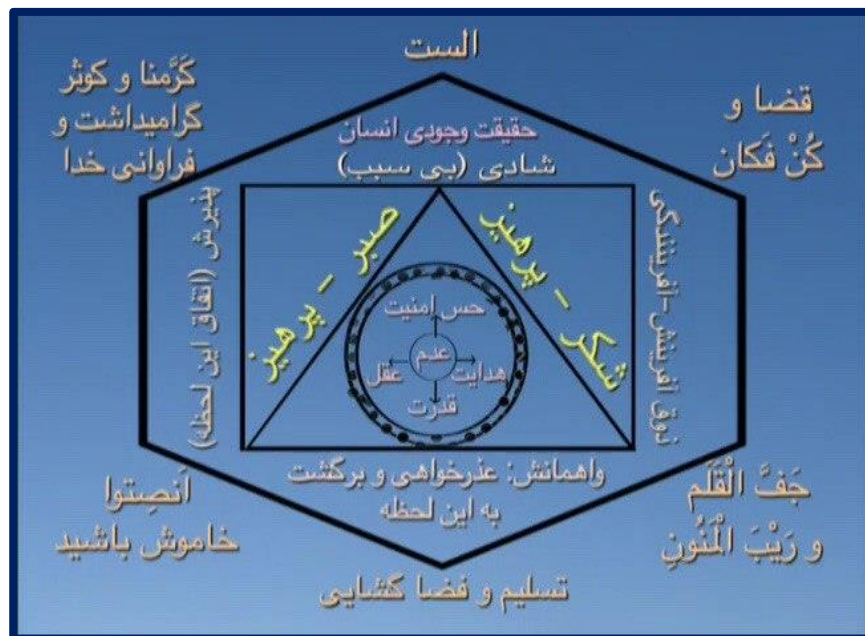


♦ باورهای مخرب من ذهنی - باور دوم:

→ 816 ✨ 027



• باور این که قربانی وضعیت‌ها، انسان‌های دیگر، باورهای خودمان و ... هستیم.

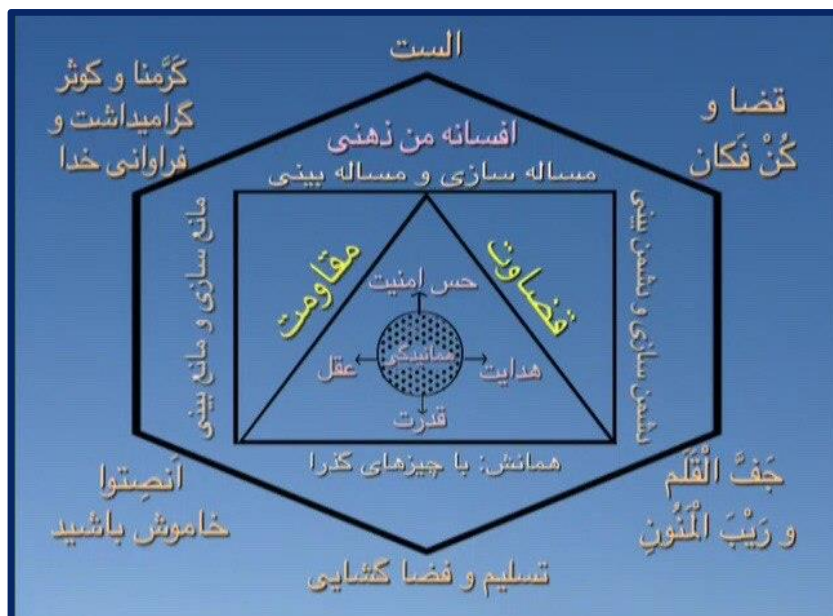


• باور این که قربانی وضعیت‌ها، انسان‌های دیگر، باورهای خودمان و ... هستیم.

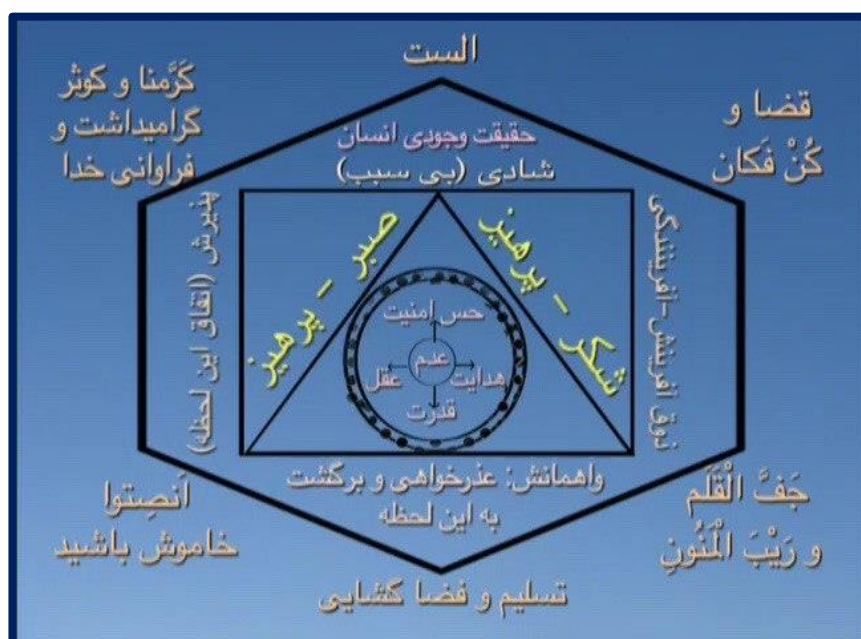


♦ باورهای مخرب من ذهنی - باور سوم:

→ 816 ✨ 028



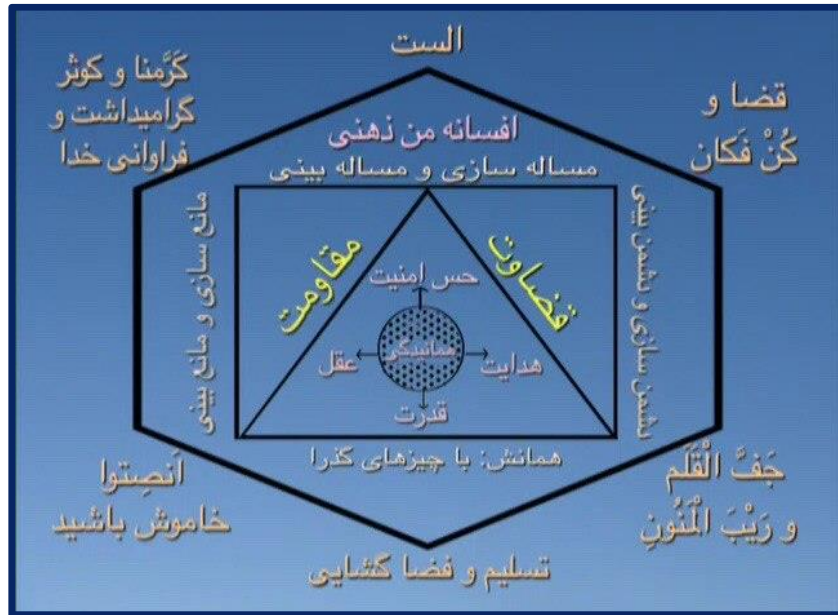
• باور به این که می توانیم دیگران را تغییر دهیم، یا لازم است دیگران را تغییر دهیم.



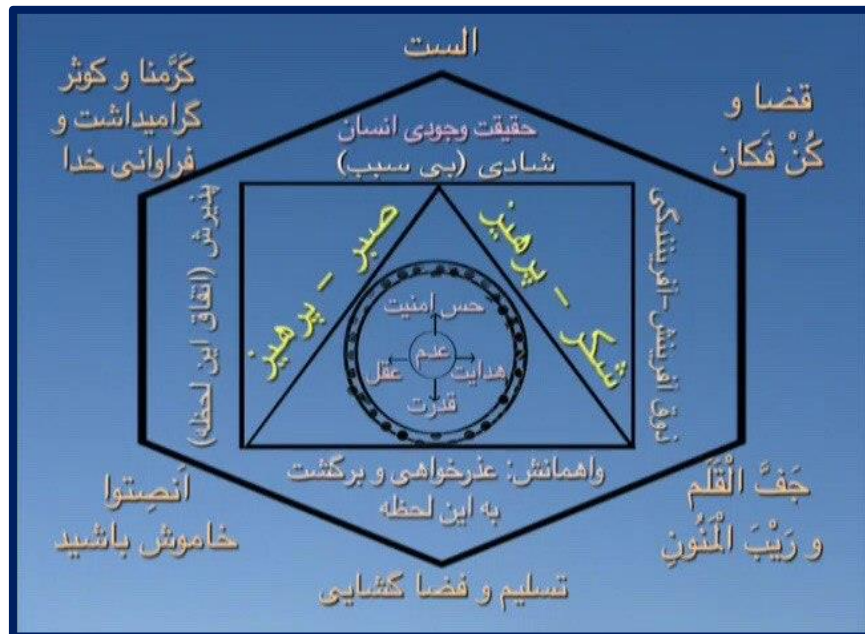
• باور به این که می توانیم دیگران را تغییر دهیم، یا لازم است دیگران را تغییر دهیم.

♦ باورهای مخرب من ذهنی - باور چهارم:

→ 816 ✨ 029



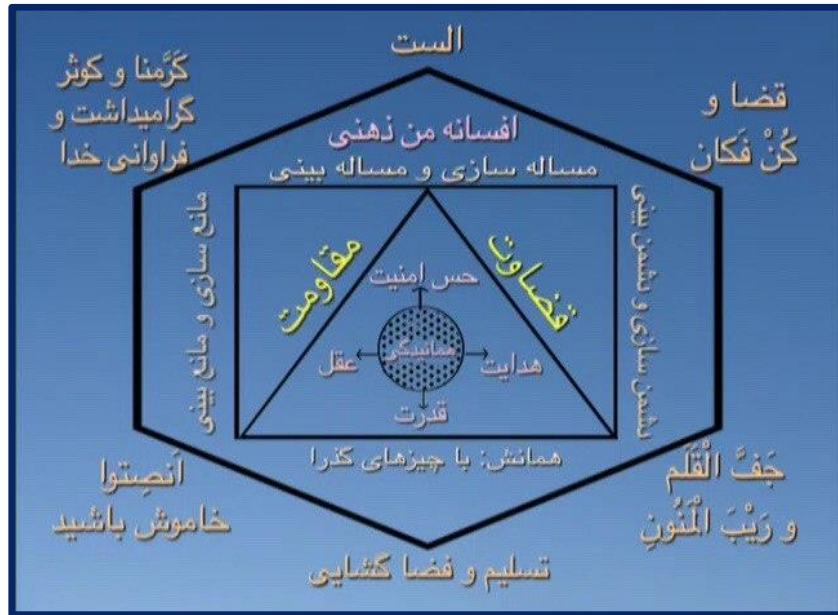
• باور به این که اگر جای فلانی بودم، زندگی بهتری داشتم.



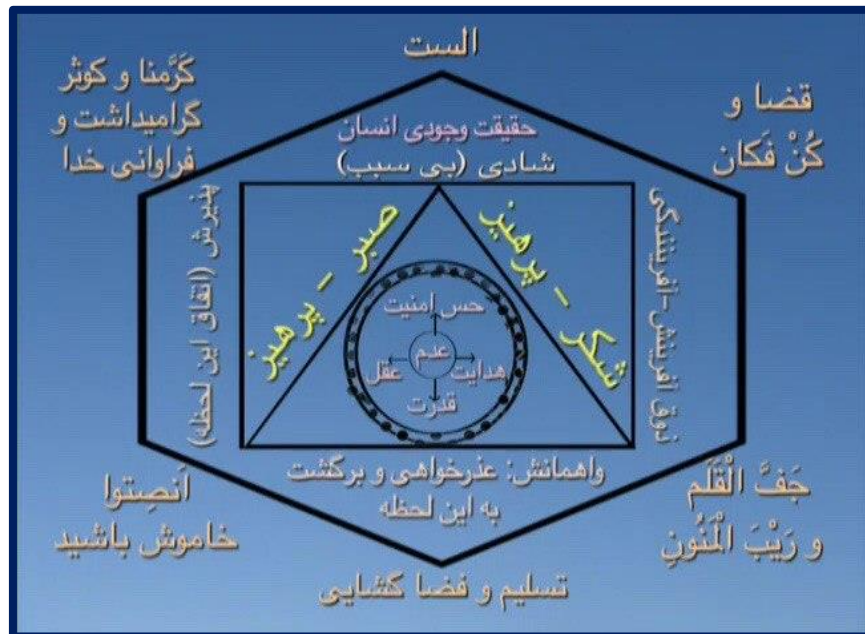
• باور به این که اگر جای فلانی بودم، زندگی بهتری داشتم.

♦ باورهای مخرب من ذهنی - باور پنجم:

→ 816 ✨ 030



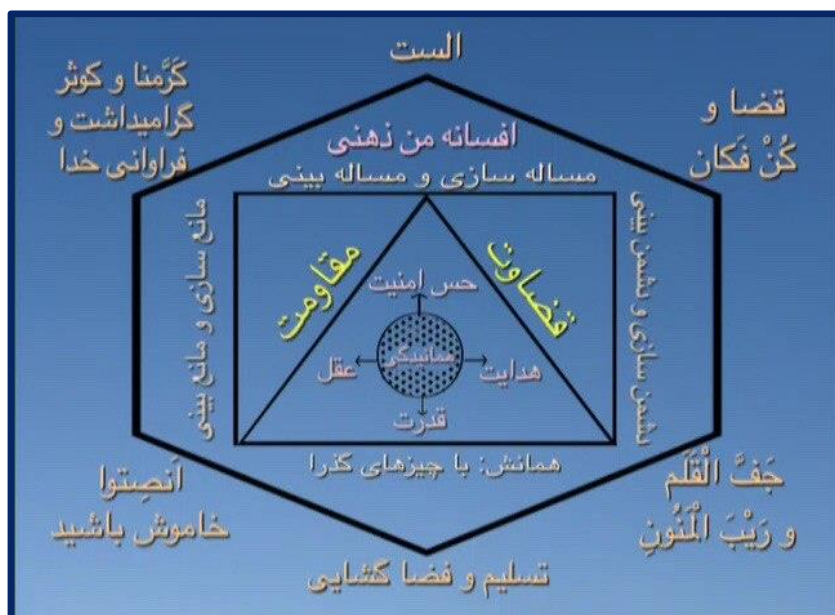
• انتظار داشتن از دیگران و باور به این که دیگران باید مطابق انتظار ما رفتار کنند.



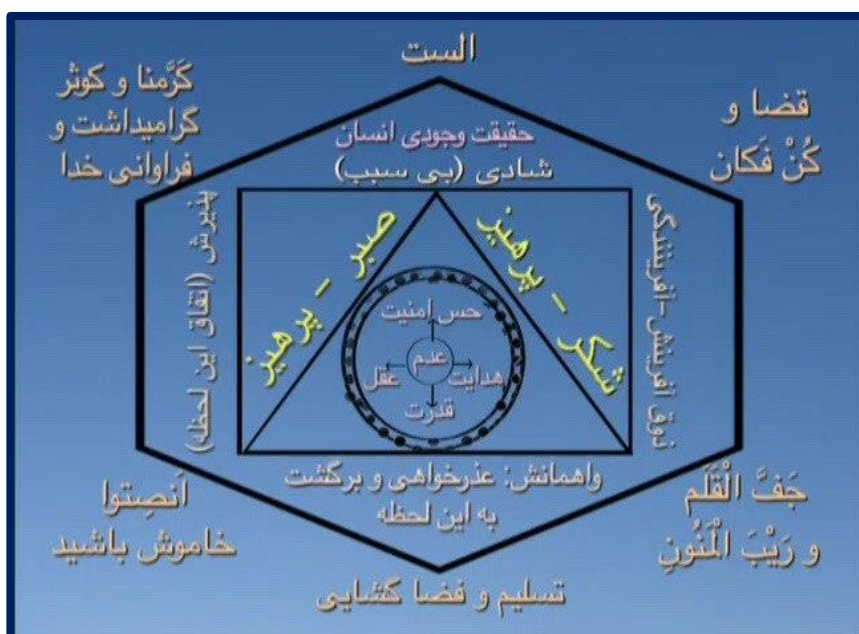
• انتظار داشتن از دیگران و باور به این که دیگران باید مطابق انتظار ما رفتار کنند.

♦ باورهای مخرب من ذهنی - باور ششم:

→ 816 ✨ 031



- باور به این که برای رسیدن به کمال و احساس شادی حتماً به حضور فرد یا مکان خاصی نیاز داریم.

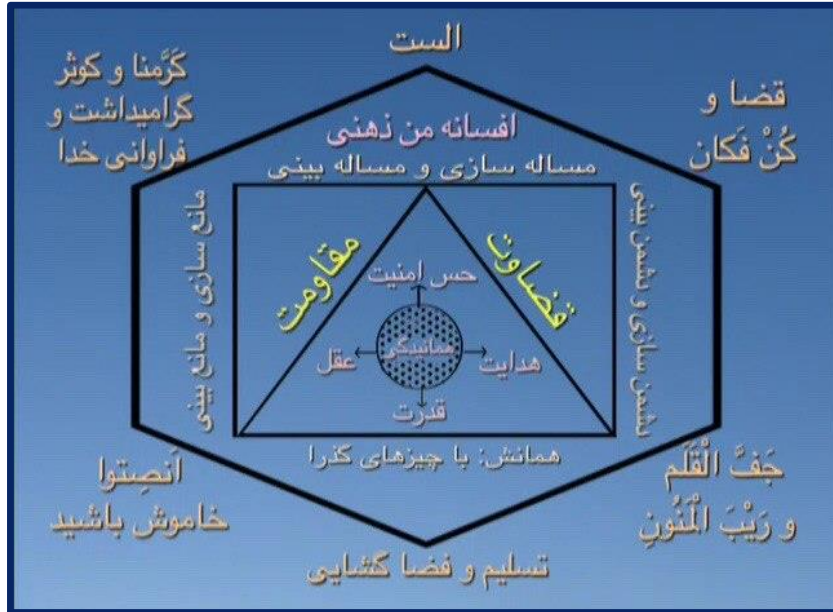


- باور به این که برای رسیدن به کمال و احساس شادی حتماً به حضور فرد یا مکان خاصی نیاز داریم.

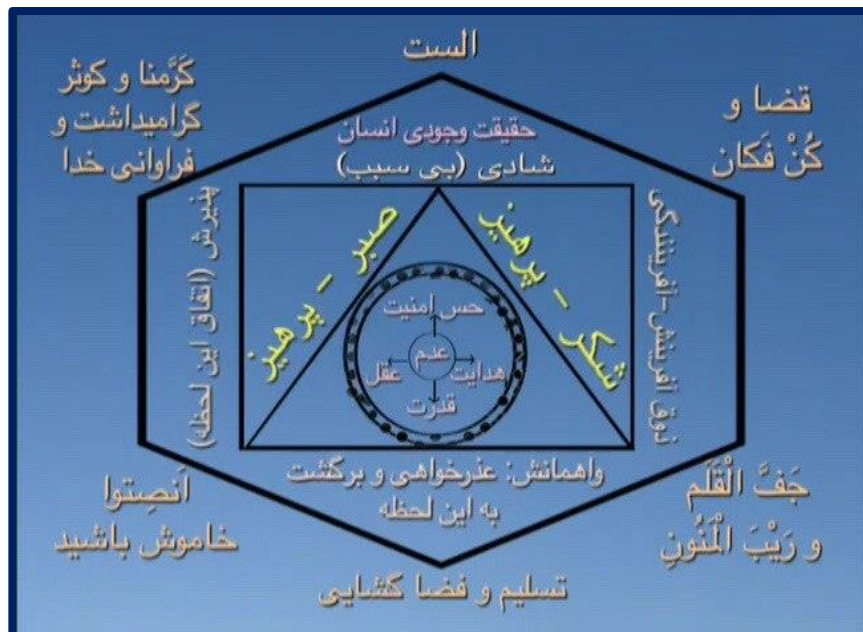


♦ باورهای مخرب من ذهنی - باور هفتم:

→ 816 ✨ 032



• این که همیشه لازم است ثابت کنیم که ما درست می گوییم و حق با ماست.

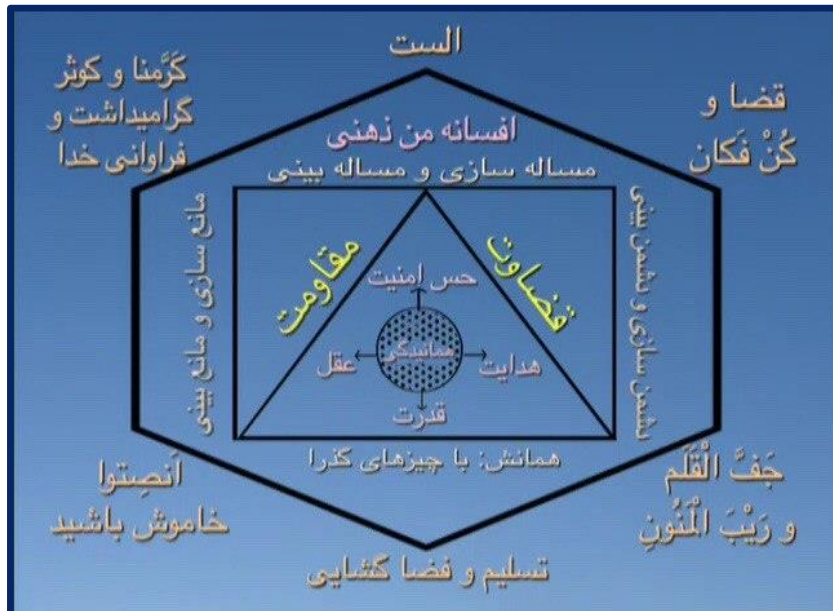


• این که همیشه لازم است ثابت کنیم که ما درست می گوییم و حق با ماست.

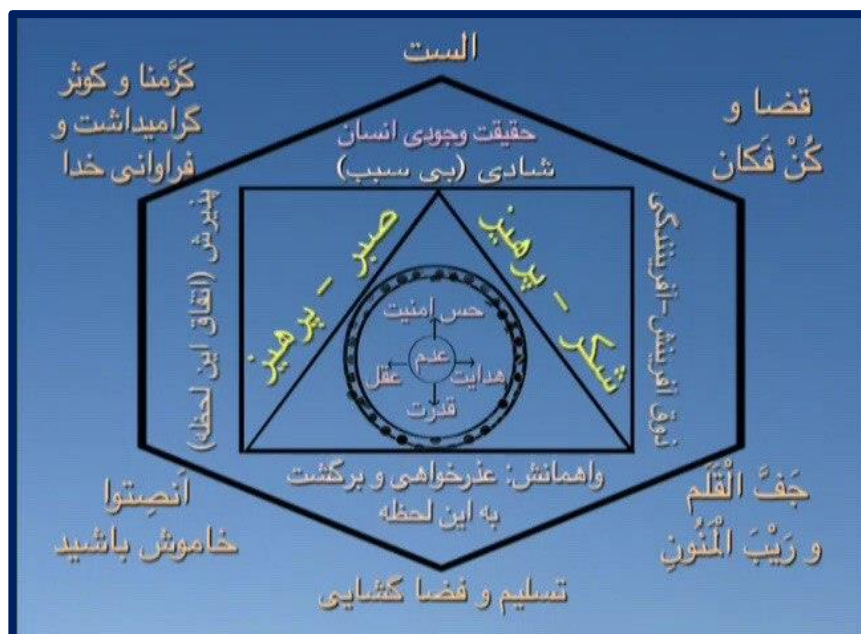


♦ باورهای مخرب من ذهنی - باور هشتم:

→ 816 ✨ 033



• نگران بودن درباره این که دیگران درباره من چه فکری می کنند.

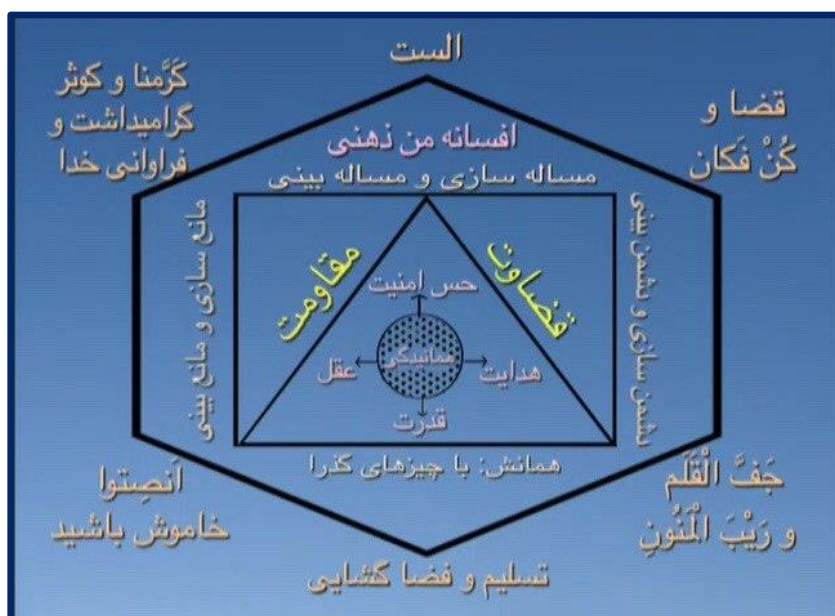


• نگران بودن درباره این که دیگران درباره من چه فکری می کنند.

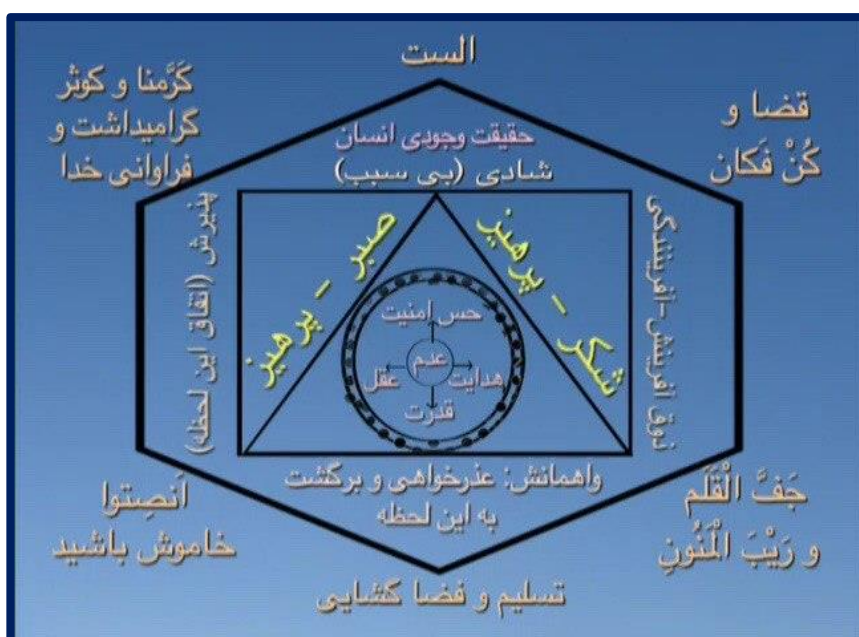


♦ باورهای مخرب من ذهنی - باور نهم:

→ 816 ✨ 034



• باور این که گذشته ما، وضع فعلی ما و آینده ما را رقم می زند.

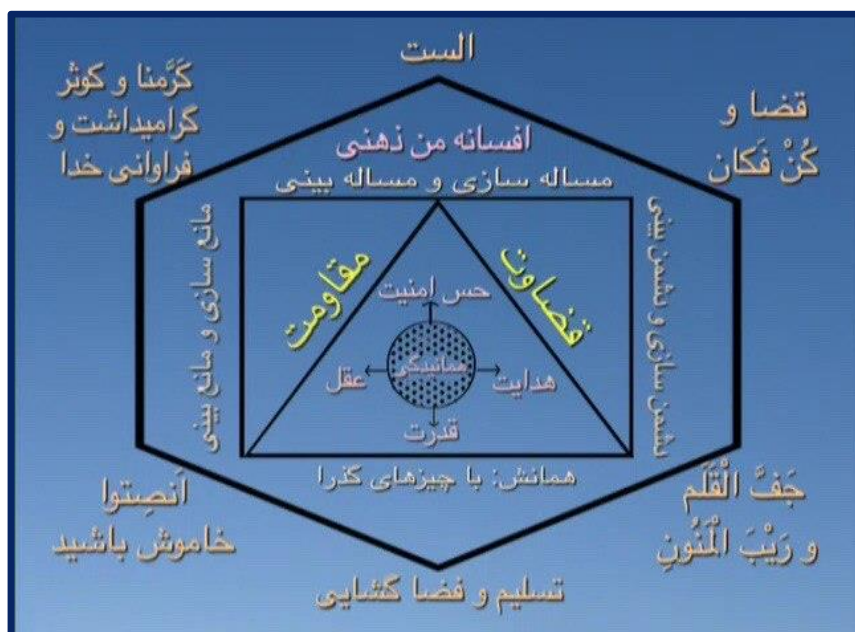


• باور این که گذشته ما، وضع فعلی ما و آینده ما را رقم می زند.

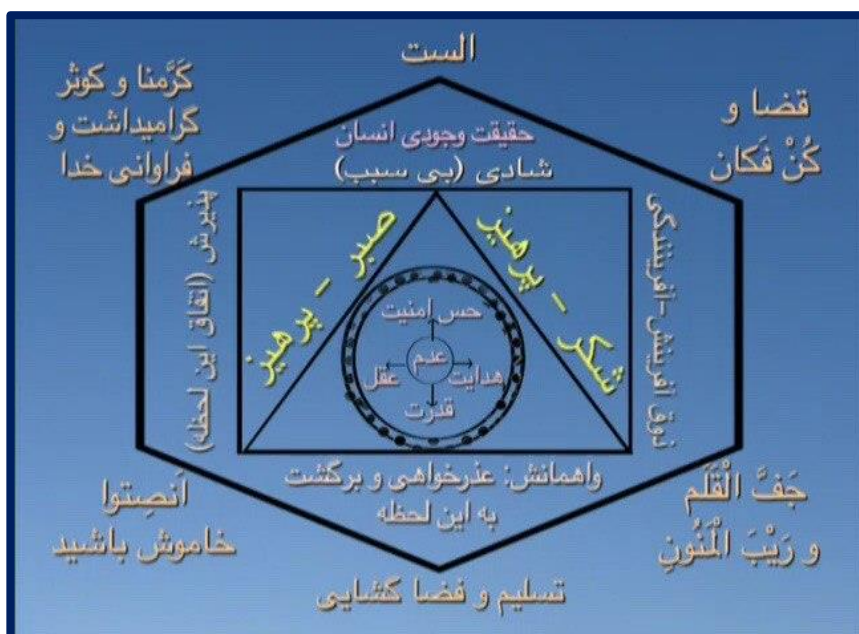


♦ باورهای مخرب من ذهنی - باور دهم:

→ 816 ✨ 035



• باور این که برای تغییر دیر است؛ یا من قادر به تغییر نیستم.

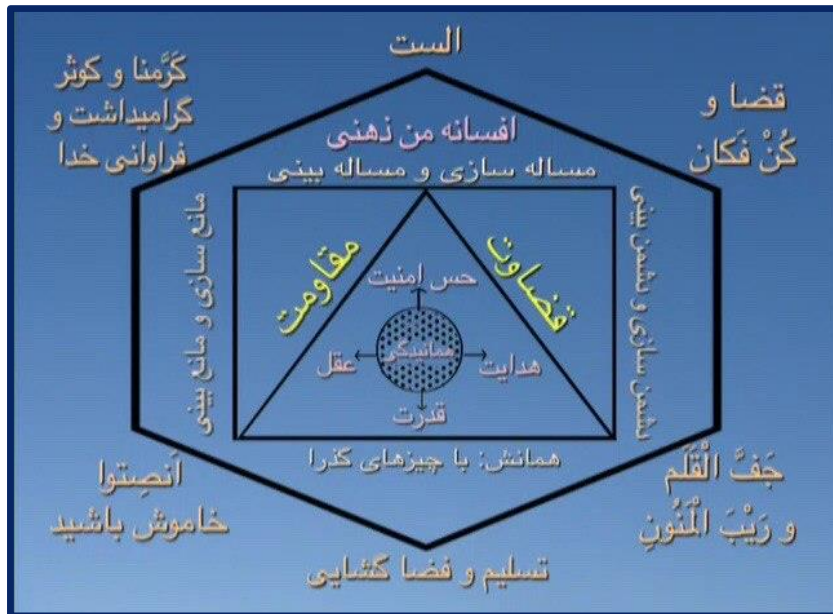


• باور این که برای تغییر دیر است؛ یا من قادر به تغییر نیستم.

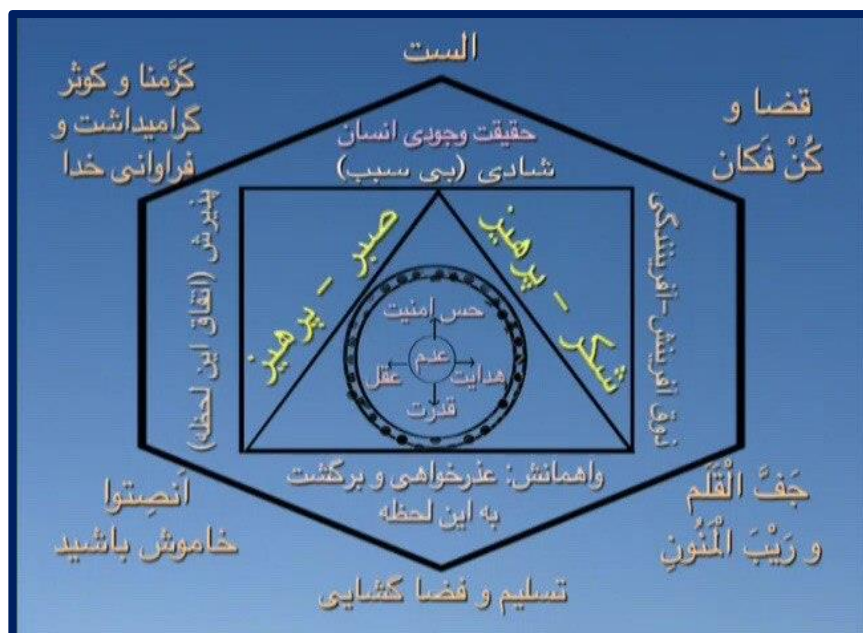


♦ باورهای مخرب من ذهنی - باور یازدهم:

→ 816 ✨ 036



• باور این که مشکلات ما غیر قابل حل شدن هستند.



• باور این که مشکلات ما غیر قابل حل شدن هستند.



یک غزل کوتاه (جانبی) - در تبیین کلیت مفهوم و کلیدواژه "گمان" در بیت اول غزل اصلی:

❖ غزل جانبی برنامه - بیت اول (مطلع غزل):

→ 816 ✕ 037

چرا زاندیشه‌یی بیچاره گشتی؟ فرو رفتی به خود، غمخواره گشتی؟

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۶۶۰)



➤ چرا زاندیشه‌یی بیچاره گشتی؟
فرو رفتی به خود، غمخواره گشتی؟



➤ چرا زاندیشه‌یی بیچاره گشتی؟
فرو رفتی به خود، غمخواره گشتی؟

❖ غزل جانبی برنامه - بیت دوم:

→ 038 ✕ 816

تو را من پاره پاره جمع کردم چرا از وسوسه صدپاره گشتی؟

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۶۶۰)



➤ تو را من پاره پاره جمع کردم
چرا از وسوسه صدپاره گشتی؟



➤ تو را من پاره پاره جمع کردم
چرا از وسوسه صدپاره گشتی؟

❖ غزل جانبی برنامه - بیت سوم:

→ 816 039

ز دارالملکِ عشقم رخت بُردی در این غربت چنین آواره گشتی؟

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۶۶۰)

* دارالملک: پایتخت؛ دل (مرکز انسان)



➤ ز دارالملکِ عشقم رخت بُردی
در این غربت چنین آواره گشتی؟



➤ ز دارالملکِ عشقم رخت بُردی
در این غربت چنین آواره گشتی؟

❖ غزل جانبی برنامه - بیت چهارم:

→ 816 ✕ 040

زمین را بهر تو گهواره کردم فسرده تخته گهواره گشتی

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۶۶۰) «الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا؛»

«خدایی که زمین را گهواره شما ساخت...»

(قرآن کریم، سوره طه (۲۰)، آیه ۵۳)



➤ زمین را بهر تو گهواره کردم
فسرده تخته گهواره گشتی



➤ زمین را بهر تو گهواره کردم
فسرده تخته گهواره گشتی

❖ غزل جانبی برنامه - بیت پنجم:

→ 816 ✕ 042

روان کردم ز سنگت آب حیوان به سوی خشک رفتی، خاره گشتی

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۶۶۰)

* آب حیوان: آب زندگانی * خاره: خارا



➤ روان کردم ز سنگت آب حیوان
به سوی خشک رفتی، خاره گشتی



➤ روان کردم ز سنگت آب حیوان
به سوی خشک رفتی، خاره گشتی

❖ غزل جانبی برنامه - بیت ششم:

→ 816 043

تویی فرزندِ جان، کارِ تو عشق است چرا رفتی تو و هرکاره گشتی؟

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۶۶۰)

* هرکاره: کسی که هرکاری را بر اساس انگیزه‌های من‌ذهنی‌اش انجام دهد؛ همه‌کاره



➤ تویی فرزندِ جان، کارِ تو عشق است
چرا رفتی تو و هرکاره گشتی؟



➤ تویی فرزندِ جان، کارِ تو عشق است
چرا رفتی تو و هرکاره گشتی؟

❖ غزل جانبی برنامه - بیت هفتم:

→ 816 044

از آن خانه که تو صد زخم خوردی به گردِ آن در و دَر ساره گشتی؟

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۶۶۰)

* دَر ساره: درگاه؛ سرِ در



➤ از آن خانه که تو صد زخم خوردی
به گردِ آن در و دَر ساره گشتی؟



➤ از آن خانه که تو صد زخم خوردی
به گردِ آن در و دَر ساره گشتی؟

❖ غزل جانبی برنامه - بیت هشتم:

→ 816 045

در آن خانه که صد حلوا چشیدی نگشتی مطمئن، آماره گشتی

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۶۶۰)

* آماره: بسیار امرکننده؛ اشاره به نفسِ آماره است.



➤ در آن خانه که صد حلوا چشیدی
نگشتی مطمئن، آماره گشتی



➤ در آن خانه که صد حلوا چشیدی
نگشتی مطمئن، آماره گشتی

❖ غزل جانبی برنامه - بیت نهم (مقطع غزل):

→ 816 ✕ 046

خُمش کن، گفت، هشیاریت آرَد

نه مستِ غمزۀ خَمّاره گشتی؟

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۶۶۰)

* خَمّاره: می فروش؛ شراب فروش



➤ خُمش کن، گفت، هشیاریت آرَد

نه مستِ غمزۀ خَمّاره گشتی؟



➤ خُمش کن، گفت، هشیاریت آرَد

نه مستِ غمزۀ خَمّاره گشتی؟

بریده‌ای از دفتر دوم مثنوی - در تبیین مفهوم کلیت و بیت اول غزل اصلی:

→ 816 047

چشم تو بیدار و دل خفته به خواب

چشم من خفته، دلم در فتح باب

(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۵۵۰)

*فتح باب: گشودن در؛ در این جا گشودن درهای معرفت.

→ 816 048

مَر دلم را پنج حسّ دیگرست

حسّ دل را هر دو عالم منظرست

(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۵۵۱)

→ 816 049

تو ز ضعف خود مکن در من نگاه

بر تو شب بر من همان شب، چاشتگاه

(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۵۵۲) *چاشتگاه: روز

→ 816 050

بر تو زندان، بر من آن زندان چو باغ

عین مشغولی مرا گشته فراغ

(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۵۵۳)

*فراغ: آرامش؛ آسایش؛ آسودگی خاطر

«رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ...»

«پاک مردانی که هیچ داد و ستدی آنان را از یادِ خدا مشغول نمی‌دارد...»

(قرآن کریم، سوره نور (۲۴)، آیه ۳۷)

→ 816 052

پای تو در گِل، مرا گِل گشته گُل

مَر تو را ماتم، مرا سور و دُهل

(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۵۵۴)

* سور: جشن؛ بزم؛ مهمانی * دُهل: طبلِ بزرگ

→ 816 053

در زمینم با تو، ساکن در محل

می دَوم بر چرخِ هفتم چون رُحل

(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۵۵۵)

* رُحل: نام ستاره‌ای در آسمانِ هفتم

→ 816 054

همنشینت من نیم سایه‌ی من است

برتر از اندیشه‌ها پایه‌ی من است

(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۵۵۶)

→ 816 055

زان که من زاندیشه‌ها بگذشته‌ام

خارجِ اندیشه، پویان گشته‌ام

(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۵۵۷)

* پویان: پوینده؛ در تکاپو

→ 816 056

حاکمِ اندیشه‌ام محکوم نی

زان که بنا حاکم آمد بر بنا

(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۵۵۸)

* بنا: در اینجا بصورت مُمال "بنی" خوانده می‌شود.

→ 816 ۵۷

جمله خَلْقان، سُخرهٔ اندیشه‌اند
ز آن سبب خسته‌دل و غم‌پیشه‌اند
(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۵۵۹)

*سُخره: ذلیل و زیردست؛ کسی که مردم او را ریشخند کنند.

→ 816 ۵۸

قاصداً خود را به اندیشه دهم
چون بخواهم از میان‌شان بَر جَهم
(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۵۶۰)

→ 816 ۵۹

من چو مرغِ اوجم، اندیشهٔ مگس
کی بود بر من مگس را دسترس؟
(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۵۶۱)

→ 816 ۶۰

قاصداً، زیر آیم از اوجِ بلند
تا شکسته‌پایگان بر من تَنند
(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۵۶۲)

* شکسته‌پایگان: آنان که پایشان شکسته است؛ مجازاً درماندگان یا مریدان مبتدی.
* تَنیدن: یافتن؛ تابیدن؛ در این جا یعنی گردآمدن؛ جمع شدن.

→ 816 ۶۱

چون مَلالم گیرد از سُفلی صفات
بر پَرَم هم چون طُیور الصّافات

(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۵۶۳) *سُفلی: پستی؛ پایینی

→ 816 ✨ 062

«أُولَئِكَ يَرَوْنَ إِلَى الطَّيْرِ فَوْقَهُمْ صَفَاتٍ وَيَقْبِضْنَ مَا يُمَسِّكُهُنَّ إِلَّا الرَّحْمَنُ إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ بَصِيرٌ»

«آیا به پرندگان نمی‌نگرند که بالای سرشان پَرگشوده و گاه بی‌حرکت و گاه باحرکتِ بال پرواز می‌کنند؟ آنها را جز [خدای] رحمان نگاه نمی‌دارد؛ که او به هرچیزی بیناست.»

(قرآن کریم، سوره ملک (۶۷)، آیه ۱۹)



→ 816 ✨ 063

پَرِّ مَن رُسته‌ست هم از ذاتِ خویش
برنچفسانم دو پَر مَن با سَریش

(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۵۶۴)

* چفساندن: چسباندن * سَریش: ریشه گیاهی‌ست که آن را آرد می‌کنند
و از خمیرِ آن ماده‌ای چسبناک به‌دست می‌آورند.



❖ غزل اصلی برنامه - بیت اول (مطلع غزل) / مجدد:

صنما، این چه گمانست؟ فرودست و حقیر
تا بدین حد مکن و جانِ مرا خوار مگیر

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۰۹۰)

* صنم: دلبر، معشوق زیبا

❖ غزل اصلی برنامه - بیت دوم:

→ 816 ✨ 065

کوه را که کند آندر نظرِ مَرَد، قضا
کاه را کوه کند، ذاکَ عَلیّ اللّهِ یَسیر

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۰۹۰)

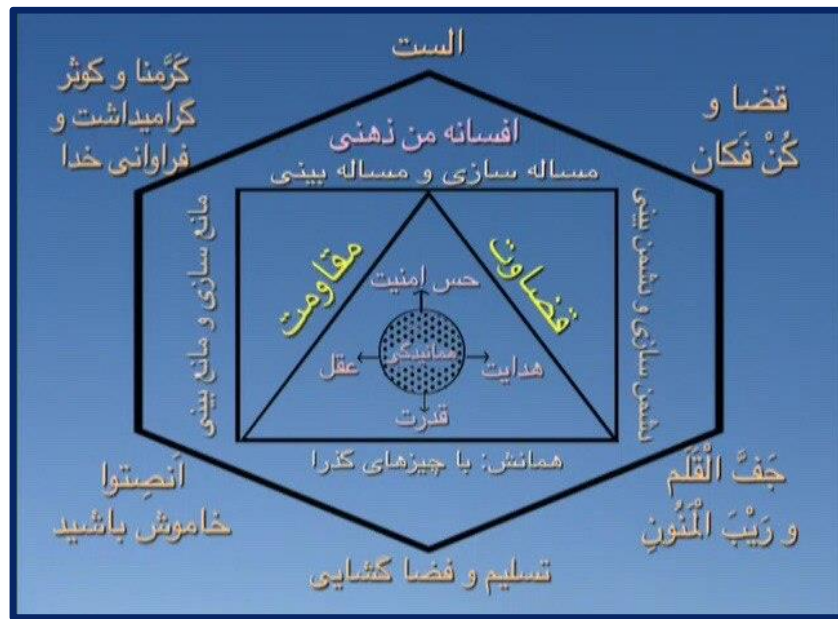
*قضا: تقدیر، حکم الهی *ذاکَ عَلیّ اللّهِ یَسیر: این کار بر خدا آسان است.



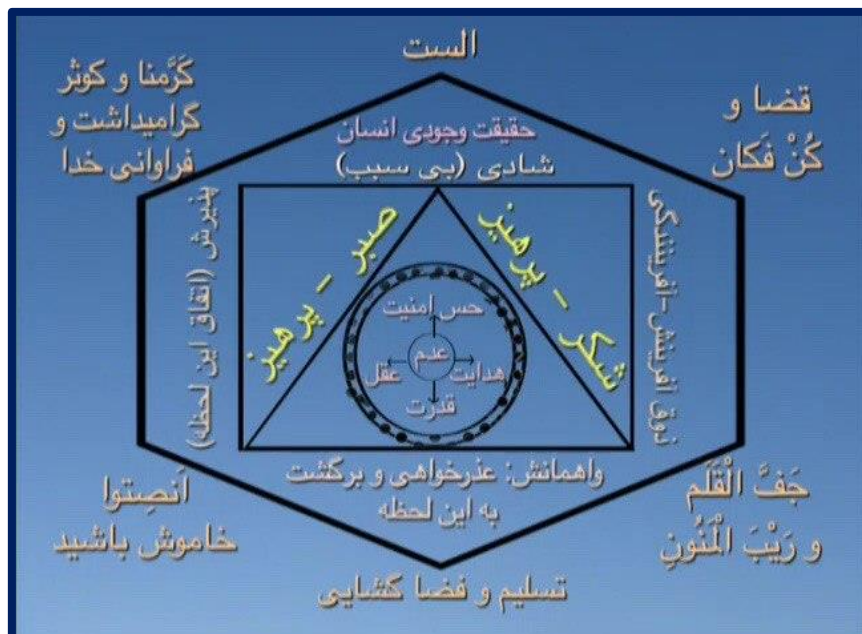
➤ کوه را که کند آندر نظرِ مَرَد، قضا
کاه را کوه کند، ذاکَ عَلیّ اللّهِ یَسیر



➤ کوه را که کند آندر نظرِ مَرَد، قضا
کاه را کوه کند، ذاکَ عَلیّ اللّهِ یَسیر



➤ کوه را که کند آندر نظرِ مَرَد، قضا
کاه را کوه کند، ذاکَ عَلَى اللَّهِ یَسیر



➤ کوه را که کند آندر نظرِ مَرَد، قضا
کاه را کوه کند، ذاکَ عَلَى اللَّهِ یَسیر

→ 816 066

«زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ لَنْ يُبْعَثُوا قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتُبْعَثُنَّ ثُمَّ لَتُنَبَّؤُنَّ بِمَا
عَمِلْتُمْ وَذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ»

«کافران پنداشتند که آنها را زنده نمی‌کنند. بگو: آری، به پروردگارم سوگند که شما را
زنده می‌کند تا به کارهایی که کرده‌اید آگاه سازند؛ و این بر خدا آسان است.»

(قرآن کریم، سوره تغابن (۶۴)، آیه ۷)



تک بیت ابتدایی غزل برنامه هفته گذشته - در تبیین مفهوم بیت دوم غزل اصلی:

→ 816 067

تو سبب‌سازی و دانایی آن سلطان بین
آنچه ممکن نبود، در کفِ او امکان بین

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۰۲، بیت اول)



❖ غزل اصلی برنامه - بیت سوم:

→ 816 ✨ 068

خُنک آن چشم که گوهر ز خسی بشناسد خُنک آن قافله‌ای که بودش دوست، خفیر

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۰۹۰)

* خَس: علفِ خشک؛ خاشاک * خَفیر: نگهبان؛ حامی؛ پناه‌دهنده



➤ خُنک آن چشم که گوهر ز خسی بشناسد
خُنک آن قافله‌ای که بودش دوست، خفیر



➤ خُنک آن چشم که گوهر ز خسی بشناسد
خُنک آن قافله‌ای که بودش دوست، خفیر

❖ غزل اصلی برنامه - بیت چهارم:

→ 816 ✨ 069

حاکمی، هر چه تو نامم بنهی خشنودم
جانِ پاکِ تو که جان از تو شکور است و شکیر

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۰۹۰)

* شکیر: سپاس گزار



➤ حاکمی، هر چه تو نامم بنهی خشنودم
جانِ پاکِ تو که جان از تو شکور است و شکیر



➤ حاکمی، هر چه تو نامم بنهی خشنودم
جانِ پاکِ تو که جان از تو شکور است و شکیر

❖ غزل اصلی برنامه - بیت پنجم:

→ 816 ✨ 070

ماه را گر تو حَبَش نام نَهِی سجده کند سَرُو را چَنَبَر خوانی نکند هیچ نَفیر

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۰۹۰)

- * حَبَش: سیاه پوست؛ ساکن حبشه؛ در این جا منظور سیاهی من ذهنی است.
- * چَنَبَر: حلقه؛ هر چیز دایره مانند؛ نیم دایره؛ کمان * نَفیر: ناله و زاری



➤ ماه را گر تو حَبَش نام نَهِی سجده کند
سَرُو را چَنَبَر خوانی نکند هیچ نَفیر



➤ ماه را گر تو حَبَش نام نَهِی سجده کند
سَرُو را چَنَبَر خوانی نکند هیچ نَفیر

❖ غزل اصلی برنامه - بیت ششم:

→ 816 ✨ 071

زان که دشنامِ تو بهتر ز ثنای شاهان ز کجا بانگِ سگان و ز کجا شیر زئیر؟

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۰۹۰)

* ثنا: دعا؛ ستایش * زئیر: غرّش شیر؛ بانگ کردن شیر از سینه خود



➤ زان که دشنامِ تو بهتر ز ثنای شاهان
ز کجا بانگِ سگان و ز کجا شیر زئیر؟



➤ زان که دشنامِ تو بهتر ز ثنای شاهان
ز کجا بانگِ سگان و ز کجا شیر زئیر؟

❖ غزل اصلی برنامه - بیت هفتم:

→ 816 ✨ 072

ای که بَطَّالِ تو بهتر ز همه مُشْتَغِلان
جُزِ تو جُمْلَه همه لاست از آنیم فقیر

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۰۹۰)

* بَطَّال: آن که وقتِ خود را به بطالت بگذراند؛ بی کار

* مُشْتَغِل: کسی که سرگرم کاری است.



➤ ای که بَطَّالِ تو بهتر ز همه مُشْتَغِلان
جُزِ تو جُمْلَه همه لاست از آنیم فقیر



➤ ای که بَطَّالِ تو بهتر ز همه مُشْتَغِلان
جُزِ تو جُمْلَه همه لاست از آنیم فقیر

❖ غزل اصلی برنامه - بیت هشتم:

→ 816 ✨ 073

تاج زرین بده و سیلی آن یار بخر ور کسی نشنود این را اِنما اَنْتَ نَذیر

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۰۹۰)

* سیلی: در این جا به معنی دردِ هشیارانه است. * اِنما اَنْتَ نَذیر: همانا تو بیم‌دهنده‌ای.



➤ تاج زرین بده و سیلی آن یار بخر
ور کسی نشنود این را اِنما اَنْتَ نَذیر



➤ تاج زرین بده و سیلی آن یار بخر
ور کسی نشنود این را اِنما اَنْتَ نَذیر

→ 816 ﴿ 074

«فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ بَعْضَ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَضَائِقٌ بِهِ صَدْرُكَ أَنْ يَقُولُوا لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ كَنْزٌ أَوْ جَاءَ مَعَهُ مَلَكٌ إِنَّمَا أَنْتَ نَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ»

«مباد که برخی از چیزهایی را که بر تو وحی کرده‌ایم واگذاری و بدان دلتنگ باشی که می‌گویند: چرا گنجی بر او افکنده نمی‌شود؟ و چرا فرشته‌ای همراه او نمی‌آید؟ جز این نیست که تو بیم‌دهنده‌ای بیش نیستی و خداست که کارساز هر چیزی است.»

(قرآن کریم، سوره هود (۱۱)، آیه ۱۲)



❖ غزل اصلی برنامه - بیت نهم:

→ 816 ✨ 075

بر قفای تو چو باشد اثرِ سیلیِ دوست بوسه‌ها یابد رویت ز نگارانِ ضمیر

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۰۹۰)

* قفا: پشتِ گردن؛ پشتِ سر



➤ بر قفای تو چو باشد اثرِ سیلیِ دوست
بوسه‌ها یابد رویت ز نگارانِ ضمیر



➤ بر قفای تو چو باشد اثرِ سیلیِ دوست
بوسه‌ها یابد رویت ز نگارانِ ضمیر

❖ غزل اصلی برنامه - بیت دهم:

→ 816 ✨ 076

مَرَدِ دُنیا عَدَمی را حَشَمی پندارد عُمَر در کارِ عَدَم کی کند ای دوست، بَصیر؟

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۰۹۰)

* عَدَم: نیستی؛ نابودی * حَشَم: در این جا به معنی دارایی؛ وجود؛ چهارپا؛ خدمت کار
* بَصیر: بینا



➤ مَرَدِ دُنیا عَدَمی را حَشَمی پندارد
عُمَر در کارِ عَدَم کی کند ای دوست، بَصیر؟



➤ مَرَدِ دُنیا عَدَمی را حَشَمی پندارد
عُمَر در کارِ عَدَم کی کند ای دوست، بَصیر؟

❖ غزل اصلی برنامه - بیت یازدهم:

→ 816 ✨ 077

رَفْت مَرْدی به طیبی به گِلَهی دَرْدِ شکم گفت او را تو چه خوردی که بُرُسته ست زَحیر؟

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۰۹۰)

* زَحیر: اسهال؛ دل پیچه؛ ناله و زاری



➤ رَفْت مَرْدی به طیبی به گِلَهی دَرْدِ شکم
گفت او را تو چه خوردی که بُرُسته ست زَحیر؟



➤ رَفْت مَرْدی به طیبی به گِلَهی دَرْدِ شکم
گفت او را تو چه خوردی که بُرُسته ست زَحیر؟

❖ غزل اصلی برنامه - بیت دوازدهم:

→ 816 ✨ 078

بیشتر رنج که آید همه از فعلِ گلوست گفت من سوخته‌نان خوردم از پستِ فطیر

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۰۹۰)

* پست: آردِ بو داده؛ سبوس * فطیر: نانی که خمیر آن ور نیامده باشد.



➤ رفت مردی به طیبی به گله‌ی دردِ شکم
گفت او را تو چه خوردی که برُسته‌ست زحیر؟



➤ رفت مردی به طیبی به گله‌ی دردِ شکم
گفت او را تو چه خوردی که برُسته‌ست زحیر؟

♦ یک بیت از غزلی در دیوان شمس - در تبیین مفهوم بیت دوازدهم غزل اصلی:

→ 816 ۰۷۹

+ دهان پُرپست می‌خواهی مزن سُرناي دولت را

نتاند خواندن مُقری دهان پُرپست آیت‌ها

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۹، بیت چهارم)

* مُقری: قرائت‌کننده قرآن؛ قاری

♦ بریده‌ای از غزلی دیگر در دیوان شمس - در تبیین مفهوم بیت دوازدهم غزل اصلی:

→ 816 ۰۸۰

+ جلوه مکن جمالت، مگشای پَر و بالت

تا با پَر خدایی جان مُستطیر باشد

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۸۳۹، بیت دهم)

* مُستطیر: درخشان، منتشر

→ 816 ۰۸۱

+ بربند پنج حس را زین سیل‌های تیره

تا عقل کُل ز شش سو بر تو مَطیر باشد

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۸۳۹، بیت یازدهم)

* مَطیر: بارنده، بارانی

→ 816 ۰۸۲

بی آن خمیرمایه گر تو خمیر تن را
صد سال گرم داری، نان شب فطیر باشد
(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۸۳۹، بیت دوازدهم)
* فطیر: نانی که خمیر آن ور نیامده باشد.

→ 816 ۰۸۳

گر قابِ قوس خواهی، دل راست کن چو تیری
در قوس او در آید کو همچو تیر باشد
(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۸۳۹، بیت سیزدهم)

→ 816 ۰۸۴

خاموش، اگر توانی بی حرف گو معانی
تا بر بساط گفتن حاکم ضمیر باشد
(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۸۳۹، بیت چهاردهم)

→ 816 ۰۸۵

خشمین بر آن کسی شو کز وی گزیر باشد
یا غیر خاکِ پایش کس دستگیر باشد
(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۸۳۹، بیت اول)



❖ غزل اصلی برنامه - بیت سیزدهم:

→ 816 ✨ 086

گفت سُنْقَرُ برو آن کُحلِ عَزَیزی به من آر
گفت دَرْدِ شِکَم و کُحل؟ خَه، ای شیخِ کبیر

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۰۹۰)

* سُنْقَرُ: نامی که غلامان داشتند.

* کُحلِ عَزَیزی: نوعی سورمه که برای تقویت چشم به کار می بردند.



➤ گفت سُنْقَرُ برو آن کُحلِ عَزَیزی به من آر
گفت دَرْدِ شِکَم و کُحل؟ خَه، ای شیخِ کبیر



➤ گفت سُنْقَرُ برو آن کُحلِ عَزَیزی به من آر
گفت دَرْدِ شِکَم و کُحل؟ خَه، ای شیخِ کبیر

❖ غزل اصلی برنامه - بیت چهاردهم:

→ 816 ✨ 087

گفت تا چشمِ تو مَر سوخته را بشناسد
تا ننوشتی تو دگر سوخته، ای نیم‌ضریر

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۰۹۰)

* ضریر: نابینا



➤ گفت تا چشمِ تو مَر سوخته را بشناسد
تا ننوشتی تو دگر سوخته، ای نیم‌ضریر



➤ گفت تا چشمِ تو مَر سوخته را بشناسد
تا ننوشتی تو دگر سوخته، ای نیم‌ضریر

❖ غزل اصلی برنامه - بیت پانزدهم:

→ 816 ✨ 088

نیست را هست گمان بُرده‌ای از ظلمتِ چشم
چشمت از خاکِ درِ شاه شود خوب و مُنیر

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۰۹۰)

* مُنیر: درخشان، نوردهنده



➤ نیست را هست گمان بُرده‌ای از ظلمتِ چشم
چشمت از خاکِ درِ شاه شود خوب و مُنیر



➤ نیست را هست گمان بُرده‌ای از ظلمتِ چشم
چشمت از خاکِ درِ شاه شود خوب و مُنیر

❖ غزل اصلی برنامه - بیت شانزدهم:

→ 816 ✨ 089

هله، ای شارح دل‌ها، تو بگو شرح غزل من اگر شرح کنم نیز برنجد دلِ میر

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۰۹۰)

* شارح: بیان‌کننده، تفسیرکننده



➤ هله، ای شارح دل‌ها، تو بگو شرح غزل
من اگر شرح کنم نیز برنجد دلِ میر



➤ هله، ای شارح دل‌ها، تو بگو شرح غزل
من اگر شرح کنم نیز برنجد دلِ میر